

## همای . . . .

جنبشها و کوششهای انسانها با همه اختلافاتی که در چندی و چونی دارد عموماً بمنظور رسیدن به هدف واحدی انجام میگیرد، هدفی که همگان بمقتضای فطرت، آنرا میجویند و در راه رسیدن بآن از هیچگونه تلاش و کوششی دریغ نمیدارند.

گمشده دیرینه و مطلوب جاودانه بشر، کد آنرا از دل کوهها و قعر دریاها تا فراز آسمانها همجا جستجو میکند و برای دست یافتن بآن بهمه گونه بزاری چنگ میزند، سعادت و خوشبختی است.

حوادث پرماجرایی تاریخ، همه در راه وصول باین هدف بوده و هر کدام نوعی از مساعی انسانها را برای رسیدن بآن نشان میدهد. گویانکه بسیاری از این فعالیتها در اثر انحراف از مجرای اصلی خود و عدم تشخیص سعادت حقیقی، به نتیجه مثبتی نرسیده بلکه مشکلاتی نیز بیار آورده است.

هم اکنون بشر بدنبال تلاشهای پیگیر و خستگی ناپذیر خود در راه رسیدن بخوشبختی از طرفی بشکافتن اتم و از طرف دیگر بتسخیر فضا همت گماشته؛ باشد که گمشده خود را در دل ذرات کوچک ماده یا برفراز کرات بزرگ آسمان بیابد!

اندیشمندان بشری برای یافتن راه خوشبختی و نشان دادن آن بدیگران رنجهای فراوان برده و هر کدام در خور پایۀ دانش و بینش خود قدمهایی برداشته اند.

وظیفه اصلی پیامبران و مردان خدا نیز سوق دادن بشر در شاهراه سعادت بوده ، و در رهبری کاروان سرگشته بشریت بسوی سر منزل مقصود ، نقشی بس مهم و ارزنده ایفاء کرده اند. بلکه میتوان گفت: هر کس راهی یافته و گامی راست برداشته در پرتو نور آنان بوده است .

ولی جای بسی تعجب است که با وجود اینکه همه انسانها در تمام ادوار زندگی باشند هر چه بیشتر در راه رسیدن بخوشبختی کوشیده اند ، و با اینکه دانشمندان و فرزنانگان با مرکب را هوار و تندرو علم و دانش در این راه تاختند ، و با اینکه پیامبران و راهنمایان آسمانی بمدد نیروی شکست ناپذیر الهی در برابر عوامل شقاوت، قیام نموده و بشر را بانهایت جدیت بسوی محبوب فطری خویش دعوت کرده اند ، با اینهمه ، هنوز جامعه بشری فرسنگها از سعادت بدور است و تلاشهای همه جانبداش گواه این مدعی میباشد، و عیاناً مشاهده میشود که اکثریت مردم پیوسته با ناکامیها و بدبختیها و تیره روزیها دست بگریبان بوده از آسایش و آرامش خاطر ، و صفا و روشنی ضمیر، و انبساط و ابتهاج روح محرومند، و شاید بزحمت عده معدودی را بتوان یافت که مدعی رسیدن بسعادت حقیقی باشند، اگر همه مدعیان راصادق و واقع بین بدانیم !

شگفتا! امری باین مطلوبیت و محبوبیت ، تلاشی باین وسعت و شدت ، رهبرانی باین پایه از دلسوزی و جدیت ، و نتیجه باین اندازه از قلت و ندرت ! مگر چه سری در کار است ؟!

آیا رما نیافته اند؟ یا در پیمودن آن سستی و کندی ورزیده اند؟ یا اساساً حقیقت سعادت را نشناخته و آنرا با امر دیگری اشتباه کرده اند ؟!

### مفهوم سعادت

گرچه یافتن حقیقت سعادت در گرو شناختن مفهوم آن نیست؛ لیکن نظر باینکه سروکار ما در باب تفهیم و تفهّم بالفاظ و معانی است و پاره‌ای از اشتباهات در اثر معلوم نبودن حدود مفاهیم پدید می‌آید، و نیز برای درست فهمیدن نصوص دینی مربوط باین بحث، مقتضی است قبلاً مفهوم سعادت روشن گردد.

سعادت که در زبان فارسی بخوشبختی ترجمه می‌شود با «سعده» در برابر نحس، و «مساعده» هم‌ریشه است، و در برخی از تفسیرها گرایش باین دو مفهوم بچشم می‌خورد، چنانکه بعضی از متکلمین گفته‌اند: «سعادت عبارتست از مساعده عوامل برای رسیدن بمطلوب خیر» ولی چنین نظر میرسد که اینگونه تفسیرها برای تخلص از پاره‌ای اشکالات کلامی در بحث‌های مربوطه می‌باشد.

تردید نیست که مفهوم سعادت با مفهوم لذت خویشاوندی نزدیک دارند، و کوشش برای جدا کردن آنها از یکدیگر و پیوند دادن سعادت بکمال، از نظر بحث مفهومی بی‌جا است. *انسانی و مطالعات فرهنگی*

موردی برای صدق مفهوم سعادت نمیتوان یافت که در آنجا مفهوم لذت حتی بالقوه صادق نباشد؛ ولی چنان نیست که در همه موارد لذت بتوان کلمه سعادت را بکار برد.

لذت آنند کسی که با صدها رنج بدست آمده و هزاران ناراحتی را بدنبال دارد لذت است ولی سعادت نیست. کسی که مبتلی بمصیبت جانکاهی است از نوشیدن جرعه آب گوارائی لذت میبرد ولی آن مایه سعادت او نیست. از طرف دیگر کسی که همه گونه وسایل خوشی را دارد ولی در حال بهره

برداری از آنها نیست میتوان او را سعادتمند خواند گرچه نمیتوان گفت :  
بالفعل مشغول التذاز است .

باتوجه باین نکات میتوان سعادت را چنین تفسیر کرد :

سعادت عبارتست از اینکه موجود لذت برنده ای وسایل کامل همه  
التذاتی را که درخور او هست دارا باشد ومانعی برای بهره مند شدن از آنها  
برای او وجود نداشته باشد ، یا بهره مندی وی از لذت ایدارزنده بحدی باشد که  
جبران محرومیتهايش را بنماید .

طبق این تفسیر ، سعادت يك معنای نسبی خواهد بود که از مقایسه  
لذتها و خوشیهای شخص با آلام و رنجهای او بدست میآید ، و بنا بر این ،  
فورمول مخصوصی نخواهد داشت که اگر آن فورمول تحقق یافت سعادت  
موجود ، و اگر نیافت مفقود باشد . بلکه برای آن ، فورمولهای مختلفی  
میتوان فرض کرد که در آنها تعادل لذات و آلام ، یا برتری خوشیها بر رنجها  
محفوظ باشد . و نیز منطبق بر يك واقعیت عینی خاص در زندگی بشر  
یا مرتبه معینی از مراتب وجود او نمیشود که در غیر صورت تحقق آن ، سعادت  
صادق نباشد . *پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

این از نظر اقتضاء مفهوم ، ولی باید دید که آیا چنین معادلات مفروضی  
در خوشیها و ناخوشیهای انسان تحقق خارجی هم دارد ، یا فورمولهای  
محتمل از مرز فرض تجاوز نمیکند ؟ و بعبارت دیگر : آیا لذتهایی که  
بتواند جبران محرومیتهای انسان را بنماید انواع متعددی دارد یا از نظر  
تحقق خارجی جز بر سنخ خاصی قابل انطباق نیست ؟ و از طرف دیگر آیا  
همه محرومیتهای انسان طوری هست که لذتهای دیگر جای آنها را بگیرد ؟  
یا پاره ای از محرومیتها بقدری شدید و ناراحت کننده است که هیچگونه

لذتی که قابل تحقق با آنها باشد نمیتواند جبران آلام آنها را بنماید ، و با وجود چنان محرومیت‌هایی اصلا سعادت برای انسان امکان پذیر نخواهد بود؟

### حقیقت سعادت

اگر همه لذت‌هایی که تنها آنها امکان حصول برای بشر دارد برای یک فرد در تمام مراحل و ادوار زندگی تحقق می‌یافت بی‌شک سعادت حقیقی از آن وی می‌بود ؛ ولی بعللی که اشاره می‌شود هیچ انسانی نمیتواند چنین آرزویی را در دل پیرواند :

علت نخست آنکه: زندگی در دامان طبیعت که بخشی از حیات انسانی را تشکیل میدهد بحکم محدودیت و تراحمی که لازمه جهان مادی است حدود و قیودی را به‌مراه دارد که مانع از تحقق همه لذات مادی برای یک فرد میشود . پاره‌ای از این قیود از ناحیه شرایط زمانی و مکانی امر مورد لذت‌ناشی میشود ، و پاره‌ای از ناحیه محدودیت استعداد و ظرفیت جهازات لذت برند . مثلاً : شخصی که در این عصر زندگی میکند نمیتواند از دیدن مناظر طبیعی هزار سال قبل یا هزار سال بعد لذت ببرد چون شرایط زمانی منشأ لذت با او وفق نمیدهد ، و کسی که در ایران زندگی میکند نمیتواند از همه لذایذی که برای مردم سایر کشورها میسر است بهره‌مند شود چون شرایط مکانی توافق ندارد ، و هر کسی که خود را با خوردن غذای کاملاً سیر کرد نمیتواند از غذا های دیگر استفاده کند چون ظرفیت جهاز هاضمه محدود است .

علت دوم : محدودیت نیروی ادراکی انسان است که در آن واحد نمیتواند از همه لذایذی که برایش میسر است بنحو کامل بهره‌مند شود .

مثلا : انسان میتواند از خوردن غذای مطبوع ؛ و تماشای منظره زیبا ، و گوش دادن بنغمه دلربا ، و حل يك مسأله علمی جالب ؛ و دلجویی از كودك یتیم و مانند آنها لذت ببرد و هر کدام اندامی مستقل دارد و تراحمی بین افعال آنها وجود ندارد ولی همینکه توجه کامل انسان معطوف یسکی از آنها باشد از لذتذات دیگر منصرف میشود ، و اگر توجه منقسم گردد از همه کاسته میشود ، و بهمین جهت است که هر قدر تمرکز ذهن و نیروی ادراک در منشأ لذت بیشتر باشد لذت قویتر خواهد بود .

علت سوم آنکه : درك بسیاری از لذتها متوقف بر حصول کیفیتها و آمادگیهای بدنی و روانی خاص ؛ و عبارت دیگر منوط ببلوغهای ویژه ای است ، چنانکه درك لذت جنسی قبل از سنین بلوغ امکان ندارد . و شاید بعضی از مردم تا پایان عمر ، استعداد درك پاره ای از لذتهای انسانی را پیدا نکنند .

براین علل سه گانه نمیتوان تراحمی را که بین لذتذات جنسی و روحی در بعضی از موارد اتفاق میافتد اضافه کرد ، چنانکه لذتذات جنسی نامشروع با آرامش وجدان سازش ندارد .

بدیهی است بعد از آنکه انسان ، از دست یافتن بچنان لذت همه جانبه ای قطع امید کرد باید بکوشد تا هر قدر ممکن است لذتذات خود را از نظر چندی و چونی افزایش دهد ، و برعکس ، از آلام و ناراحتیهای خود بکاهد ، و در موارد تراحم ، همیشه رعایت اهمیت را بکند و هیچگاه لذت عالیتر را فدای لذت جزئی و پست ننماید و همچنین آلام جزئی را برای رسیدن بلذتهای کلی تحمل کرده از لذتهای ارزنده برای رنجهای خیلی مختصر صرف نظر ننماید ، و برای اینکه راه افزودن لذتها و کاستن رنجها را تا سرحد

امکان بجوئیم باید انواع مختلف لذتهایی را که ممکن است در تمام دورانهای حیاتی برای بشر دست دهد ارزیابی کنیم و همچنین محرومیت‌هایی را که ممکن است نصیب انسان گردد بسنجیم شاید بعد از این بررسی ، پاسخ سؤال سابق راهم یا بیم که : آیا برای رسیدن بسعدت راهها و فورمولهای مختلفی وجود دارد یا عملاً راه آن منحصر بفرداست ؟

### ارزیابی لذتها

اثبات برتری بعضی از لذتها بر بعضی دیگر بطوری که برای همگان قابل قبول باشد کاری بس دشوار است ، زیرا خواستههای غریزی و فطری همه افراد یکسان نیست و نیروهای ادراکی و لذت برنده همه مردم در یک مرتبه از رشد و بلوغ نمیباشد . مثلاً دیدن درختهای پر شکوفه و گلبنهای پرغنچه ، و تماشای منظره غروب آفتاب و پرتو نیرنگ مهتاب . و همچنین امواج خروشان و کف آلود دریا و چین و شکنهای کوهها و سایر زیباییهاییک شاعر خوش ذوق ، لذت و بهجتی میبخشد که اشخاص دیگر مخصوصاً افراد خشن و بی ذوق از آن بی خبرند .

لذتی که افراد بالغ و سالم از ارضاء غریزه جنسی میبرند برای اطفال نابالغ و اشخاص معیوب قابل درک نیست .

لذتی که دانشمندان از حل مشکلات علمی و کشف رازهای طبیعی میبرند برای افراد بی بهره از علم و دانش ، قابل تصور نیست .

لذتی که مردم پر عاطفه و نودوست از خدمت بزیر دستان و کمک به یتیمان و بیوه زنان میبرند برای خود پرستان خون آشام باور کردنی نیست .

و لذتی که مردان خدا در دلشبهای تیره و تار از کرنش و نیایش در برابر

محبوب بیهمتای خود میبرند علاقمندان بشکم و شهوت پرستان نمیتوانند بوئی از آن استشمام کنند . « **فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ عَیْنٍ** » (۱) آری ، آنان که چنین لذتی را درك کرده اند ندای « **یا لیت قومی یعلمون** » (۲) میدهند و میگویند : اگر کامرانان جهان بلذت پرستش خدایی میبردند آنی از آن غفلت نمینمودند ، در صورتی که دیگران بر محرومیت آنان از لذایذ مادی رقت میآورند و ایشان را بدبخت و قابل ترحم می پندارند ، بلکه ترك گفتن بستر نرم و آغوش گرم پریرویان در نیمه شب سرد زمستان و پناه بردن بگوشه غبار آلود مسجد را نوعی حماقت و جنون می شمارند !

این اختلاف عجیبی که افراد بشر از نظر درك لذت دارند قسمتی مربوط باخلاف غرایز طبیعی و چگونگی ساختمان روانی است ، و قسمتی منوط بتأثیر محیط و تعلیم و تربیت . و در هر صورت نمیتوان انتظار داشت که باعرضه کردن يك بحث کوتاه ، درك همه افراد یکنواخت گردد و یا الاقل موافقت و تصدیق همگان جلب شود . ولی از يك بیان صحیح و منطقی میتوان این انتظار را داشت که کلید فکری بدست افراد مستعد دهد که بتوانند با آن ، بابی از سعادت را بروی خویش بکشایند ؛ و پرتوی بر راه زندگی ایشان افکند که باینشی وسیعتر و خاطری مطمئنتر بسوی مقصد اصلی خویش پیش بروند .

ارزیابی لذتها از دو نظر قابل اهمیت است : یکی از نظر چندی و مدت ، دیگری از نظر چونی و قوت . اما از نظر اول ، بدیهی است لذتهای

(۱) کسی نمیداند چه روشنی چشمی برای ایشان پنهان داشته شده . (سوره سجده : آیه ۱۷) .

(۲) ای کاش مردم میدانستند ! (سوره یس : آیه ۲۶) .



دراز مدت یابی نهایت بر لذت‌های زودگذر و ناپایدار ، رجحان دارد و اگر برای انسان ، لذتی ابدی و بی نهایت امکان داشته باشد تحصیل آن بر همه لذایذ فناپذیر ، مقدم خواهد بود ، زیرا غیرمتناهی ابدأً طرف نسبت با متناهی نیست .

اماتفاوت مراتب لذت از نظر ضعف و شدت ، یا از جهت اختلاف مرتبه نیروی ادراکی و کیفیت تمرکز آن حاصل میشود ، و یا از جهت اختلاف منشأ لذت و پایه مطلوبیت آن . بنابراین ، اگر انسان عالترین نیروی لذت برنده خود را در منشأ لذتی در نهایت قوت وجود و شدت مطلوبیت کاملاً متمرکز کند بهترین لذایذ ممکنه برایش حاصل خواهد شد . نظیر این بیان در باره آلام ورنجها نیز جاری است .

### عالترین لذت

سیاری از مردم چنین گمان میکنند که مبدء لذت در انسان منحصر بحس است و جز لذت‌های حسی از قبیل خوردن و آشامیدن و اعمال غریزه جنسی و مانند آنها لذتی برای انسان وجود ندارد . برخی دیگر وجود لذت‌های غیر حسی را انکار نمیکنند ولی لذات حسی را قویتر و ارزشمندتر می‌پندارند . چنین گمان‌هایی ناشی از انس شدید بمادیات و عدم سنجش صحیح آنها بالذت‌های فوق حسی است .

در میان افراد انسان کسانی دیده میشوند که با داشتن قوای حسی سالم از بسیاری از لذات حسی صرف نظر میکنند و طوری بکارهای دیگر اشتغال میورزند که حاکی از کمال علاقه و لذت بردن از آنهاست . مثلاً دانشمندانی دیده میشوند که مطالعات و تحقیقات علمی را بمراتب بر لذات حسی ترجیح میدهند در حالی که بتصدیق طیب حاذق دارای اندام‌های

سالم و بی نقص میباشند و عملاً در اوقات فراغت مانند دیگران از لذایذ حسی بهره مند میشوند . آیا مشاهده این حالت از ایشان دلیل بر آن نیست که لذت عقل از درك مسائل علمی بیش از لذت حس از لذایذ مادی است ؟  
ابوعلی سینا فیلسوف عظیم مشرق زمین گوید :

لذات دنیوی همه هیچ است نزد من

در خاطر از تغیر آن هیچ ترس نیست

روز تنعم و شب عیش و طرب مرا

غیر از شب مطالعه و روز درس نیست

وادیسون دانشمند و مخترع بزرگ مغرب زمین گوید :

« برای من چیزی لذت بخش تر از فکر کردن نیست » .

اساساً لذت کیفیتی است روانی که از ادراک رسیدن بخواستها حاصل

میشود و هر قدر خواست و طلب ، شدید تر باشد لذتی که از نیل بمطلوب

حاصل میگردد قویتر خواهد بود . منتها ، خواستار این خواستها گاهی

غریزه است ، و گاهی عقل ، و میتوان گفت گاهی هم تمام هستی انسان !

آفرینش انسان مانند همه موجودات دیگر بر این پایه قرار داده شده

که آنچه را مایه کمال اوست بخواهد و بجوید . غرائز ، خواستار ضروریات

زندگی مادی اند ، و عقل ، خواستار کمالات عقلانی ، و روح انسان ، خواستار

و دوستدار وجود خود و مقومات و کمالات آن . و اوست که واجد همه نیروهای

ادراکی میباشد و هر کدام بر توی از نور هستی اویند « النفس فی وحدتها

کل القوی » .

انسان مادامی که خود را موجودی مستقل می داند هستی خود را بیش

از هر چیز دوست میدارد و لذتی که از حیات و کمالات وجودی خویش میبرد

بیش از هر چیز دیگر است بلکه لذتی که از چیزهای دیگر میبرد باندازهٔ ارتباطی است که باشئون هستی او دارد بنا بر این هر قدر ارتباط وجودی انسان ب موجودی بیشتر باشد و تأثیر آن در پیدایش یا بقاء یا تکامل انسان مهمتر باشد آن موجود برای انسان مطلوبتر بوده نزدیک شدن و رسیدن بآن برای اولدت بخشتر خواهد بود.

پس قویترین مبدء لذت همان روح است که اصل و واجد سایر قوی میباشد و قویترین منشأ لذت؛ ذات مقدس حق تعالی است که واجد کمالات غیر متناهی هستی باشد بی نهایت، و افاضه کننده و قیوم وجود انسان و همهٔ شئون وجودی او میباشد، و هستی انسان بیش از هر چیز و قبل از هر چیز با وابستگی دارد، و لذا با تمام هستیش خواستار اوست .

اکنون این سؤال پیش میآید که اگر ذات مقدس پروردگار بیش از هر چیز خواستنی و دوست داشتنی است و لذت قرب او بیش از هر چیز دیگر است پس چرا عموم مردم با چنین لذتی آشنائی ندارند و در صدد تحصیل آن بر نمیآیند؟

در پاسخ این سؤال باید گفت: علت آن، غالب بودن جنبهٔ مادی و نرسیدن ایشان ببلوغ لازم برای درك التذات و ویژهٔ روحی است. توضیح آنکه: شرایط لذت بردن روح با شرایط التذات قوای حسی فرق دارد، التذات حسی عموماً بوسیلهٔ ارتباطی که از راه حواس با اشیاء لذت بخش برقرار میشود صورت میگیرد، ولی ارتباط خود روح با چیز دیگر بوسیلهٔ آلات و ابزار نیست بلکه راه آن منحصر بارتباط وجودی و علم حضوری است. و حصول آگاهانهٔ چنین ادراك برای روح، منوط بمعرفت آگاهانه بذات خویش است. یعنی روح، در اثر سیر تکاملی بمرحله ای رسد که حقیقت

خود را مشاهده نماید . و بوسیله چنین مشاهده‌ای است که قیام هستی خود را بقیوم متعال می‌شناسد «من عرف نفسه عرف ربه» (۱) و آنچه مانع از تحقق چنین ادراکی میشود همان دل‌باختگی بلذتهای مادی و تعلق بچیزهایی است که مادون مقام عالی روح میباشد، و این تعلقات نوعاً بحدی است که گویا خودش را از یادش میبرد ، و مصداق آیه شریفه واقع میشود که میفرماید : «سوا الله فانساهم انفسهم» (۲) و لذا است که در صورت جدا شدن و تنه‌اماندن از مآنوسات، احساس وحشت و ناراحتی میکند گویی از خودش وحشت دارد ! و تنه‌ادر موقعی متوجه خودش میشود که خطر بزرگی حیات او را تهدید کند که در این صورت همه چیز را فراموش میکند و برای نجات دادن خویش بدست و پامیافتد ، و بعد از آنکه از خلاصی خود مطمئن شد آنوقت لذت حیات را درک میکند .

برای اینکه انسان بخود آید و آثار سوء خود باختگی های بی جا رهایی یافته لذت هستی و کمالات هستی را باز یابد باید بخود اندیشی و خویشتن شناسی پردازد ، اشخاص خود اندیش و درون گرای تدریجاً با لذتهای باطنی و روحی آشنا شده سرچشمه لذات اصیل را از درون خود و مشاهده کمال و جمال روح میجویند ، و آنها را بمراتب بر لذات مادی ترجیح میدهند .

مگر زسیر دل خود فراغت یابد و گرنه در خور مجنون نبود صحرایی تکامل خود شناسی با تکامل ذات نفس توأم بلکه متحد است ، مرحله نهائی آن هنگامی بوقوع می‌پیوندد که ارتباط و جودی و تعلق ذاتی خود را

(۱) کسی که خود را شناخت پروردگارش را شناخت .

(۲) خدا را فراموش کردند خدام خودشان را از یادشان برد .

بمبدء آفرینش دریابد ، و عیاناً مشاهده کند که نه دراصل هستی استقلالی دارد و نه در آثار آن ، و از جمله ، ادراکات و التذات . هر قدر انسان در این راه پیش برود و نیاز ذاتی خویش و بی نیازی ذاتی قیوم خویش را بهتر درک کند لذتش از تقرب بخدا عظیمتر میگردد . مرتبه نازلۀ این ادراک ، در اثر تفکر در نعمتهای بی شمار پروردگار و تأمل در صفات جمالیۀ الهی ، حاصل میشود ، و هر قدر توجه انسان بساحت قدس ربوبی بیشتر شود بیشتر احساس انس میکند و از نیایش و راز و نیاز با خدا لذت میبرد ، و مرتبه نهائی آن در اثر تمرکز کامل ادراک روحی و انصراف تام از ماسوی ؛ حاصل میگردد . این انصراف ، شامل خود انسان هم میشود یعنی همانند کسی که در آینه نگاه میکند و بخود آینه توجهی ندارد انسان هم از آینه هستی خویش بی خبر میگردد .

روی بنما و وجود خودم از یاد ببر  
خرمن سوختگان راهمه گو باد ببر  
در مناجات ماه شعبان میخوانیم:

الهی هب لی کمال الانقطاع الیک وأنر اصار قلوبنا بضیاء  
نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی  
معدن العظمة تصیر ارواحنا معلقة بعز قدسک ..

بارها با من نهایت بریدن از اغیار و پیوستن بخودت عطا کن ، و چشم  
دل را بار و روشنائی نظر بسوی جمال خویش نورانی فرما تا از پرده های نور گذشته  
بمعدن عظمت پیوند و جان بساحت قدس تو آویخته گردد .

و نیز در همین مناجات میخوانیم :

والحقنی بنور عزک الابهج؛ فأکون لك عار فاعن سواک

منحرفا . . . »

مرا بنور پر بهجت خویش ملحق ساز تا شناسای تو گشته با غیر تو بیگانه شوم وقتی انسان باین بلوغ رسید و با این نوع لذت آشنا شد همه لذتهای دیگر را در برابر آن ناچیز و بی ارزش می بیند و تحمل همه رنجها و سختیها را برای رسیدن بآن آسان می یابد؛ و تنها از آن بیمناک خواهد بود که مبادا چنین لذت ارزنده ای از دستش برود، لذا در مقام نیایش میگوید:

**فقهبنی صبرت علی عذابك فكيف أصبر علی فراقك،**

گیرم بر عذاب تو صبر کردم ولی چگونه بر جدائی و فراق تو صبر توانم

نمود ؟

بنابراین، عالترین لذت انسانی از معرفت و قرب پروردگار حاصل میشود و اگر عنایت الهی کسی را یاری کند تا در آن مقام والای متمکن شود از نظر مدت نیز واجد بالاترین امتیاز یعنی ابدیت خواهد گردید.

امام صادق (ع) فرماید: اگر مردم ارزش معرفت خدا را میدانستند چشم به پیرایه های دنیا نمیدوختند و دنیا را از آنچه با پاهای خویش لگد کوب میکنند بدستتر می شمردند و از معرفت پروردگار همانند کسی که پیوسته با درستان خدا در بهشت بوده لذت میبردند. معرفت خدا آرام بخش و حشتها و همدم تنهاییها و روشنائی ظلّهتها و نیروی ناتوانیها و شفای رنجوریهاست (۱)

### نقش لذات در سیر تکاملی انسان

در اینجاسؤال دیگری پیش می آید؛ و آن اینکه: اگر بالاترین لذت انسانی از قرب پروردگار متعال حاصل میشود و کمال نهائی انسان در رسیدن بآن مقام است انسان باید تنها آنرا بجوید و همه امکانات خود را صرف رسیدن و تمکن در آن نماید، و در اینصورت کمالات دیگر اهمال میشود و وجود

لذات آنها و انجذاب انسان بطرف آنها لغو؛ بلکه راهزن سیر اصلی خواهد بود، پس حکمت اینکه انسان طوری آفریده شده که با لفظه خواستار آنهاست چیست ؟

در پاسخ این سؤال گوئیم: انسان موجودی است که از افق ماده طلوع میکند و در امان طبیعت پرورش مییابد و در گهوارهٔ دنیا مراحل تکامل خود را طی مینماید و برای ادامهٔ سیر تکاملی، نیاز بقاء در جهان مادی دارد، زیرا سیر و حرکت از مختصات این جهان است. و بقاء انسان در این عالم نیازهایی را ایجاد میکند که اهمال آنها موجب قطع حیات دنیوی فرد یا نوع میگردد. از اینرو است که دست قدرت و حکمت الهی برای تأمین این نیازمندیها، وجود انسان را مجهز بفرآیندی ساخته تا بطور خودکار بوسیلهٔ لذتها ورنجها انسان را بطرف جلب منافع و دفع خطرهای تحریک کنند، و برای حفظ اعتدال و جلوگیری از افراط و تفریط در ارضاء غرائز، نیروی کنترل کننده‌ای بنام «عقل عملی» قرار داده، و برای پیدا کردن راههای منفعت و طرق دفع ضرر، نیروی فکر و عقل نظری را باو عطا فرموده است. چنانکه ملاحظه میشود همهٔ اینها عواملی است که بقاء انسان در جهان طبیعت بمنظور استکمال و شکوفان ساختن استعدادهای ذاتی خود کمک میکند و وجود همهٔ آنها لازم است.

بنابراین، حکمت انجذاب انسان بطرف کمالات مادی، تأمین نیازمندیهای حیات دنیوی و بفعلیت رساندن استعدادهای ذاتی است تا بتواند بسیر و سلوک معنوی خویش ادامه دهد.

و چون هدف اصلی، رسیدن بمقام قرب الهی است عواملی نیرومند برای انجذاب انسان بطرف آن قرار داده شده و دستگاه آفرینش طوری تنظیم گردیده که پیوسته صاحبان را متوجه بساحت قدس آفریدگار نماید و بایشان

امکان بدهد که در عین استفاده از مظاهر جهان مادی بمنظور تأمین نیازمندیهای زندگی دنیوی، از آنها بنفع کمال معنوی و مقصد اصلی بهره برداری نمایند. نفوس متوسط، در آثار قدرت و حکمت الهی اندیشه کنند تا نور محبت و معرفت در دلشان درخشیدن گیرد. و با قصد اطاعت او امر تکوینی و تشریحی الهی بافعال خود رنگ صلاح و شایستگی زده در آنها روح ابدیت و همیشگی بدمند، و نفوس عالی، همه نموده‌های هستی را در درون و برون وجود خویش، آیات و مظاهر صفات الهی دانسته مجموعه زندگی را بصورت سیری در آیات الهی در آورده از تماشای پرده‌های گوناگون تجلیات جلال و جمال پروردگار لذت ببرند و پیوسته بر معرفت و محبت خویش نسبت بذات اقدسش بیفزایند.

قرآن شریف میفرماید: **سَمِعْ رِیْهِمْ آیَاتِنَا فِی الْاَفَاقِ وَ فِیْ اَنْفُسِهِمْ حَتّٰی یَتَّبِعُنَّ لِهَمِّ اِنَّهٗ الْحَقُّ اَوْلَمَ یَكْفُ بِرَبِّكَ اِنَّهٗ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ (۱)**

بآن آیات و نشانه‌های خود را در آفاق جهان و در وجود خودشان خواهیم نمایاند تا آشکار گردد که او حق است. آیا کافی نیست که پروردگارت بر هر چیز گواه (یا: در هر چیز مشهود) می‌باشد؟!

پیشوای موحدین علی (ع) میفرمود:

**«ما رأیت شیئاً الا رأیت الله قبله،**

چیزی را ندیدم جز اینکه پیش از آن خدا را دیدم.

و در دعای عرفه میخوانیم:

**«الهی علمت باختلاف الآثار و تنقلات الاطوار ان مرادك منی**

**ان اتعرف الی فی کل شیء حتی لا اجهلك فی شیء،**

خدا یا! بوسیله اختلاف آثار و دیگر گونی اطوار دانستم که خواست تو



اینست که در هر چیز خود را بمن بشناسانی تا در هیچ چیز از تو نا آگاه نباشم .  
 بنابراین ، پیمودن راه معرفت و جستن قرب و منزلت نزد حضرت  
 احدیت نه تنها منافاتی با شناختن اسرار طبیعت و آشنا شدن با مظاهر بیشمار  
 هستی ندارد بلکه همه آنها میتواند انسان را در این راه ، یار و مددکار باشد  
 بشرط اینکه هدف را فراموش نکند و سرسبزی راه؛ مسافر را بخود مشغول  
 نسازد و از رسیدن بمقصد نهائی باز ندارد .

در دعای عرفه میخوانیم .

الهی امرتنی بالرجوع الی الاثار فارجعلنی الیک بکسوة  
 الانوار و هداية الاستبصار حتی ارجع الیک منها كما دخلت الیها  
 مصون السر عن النظر الیها و مرفوع الیهمة عن الاعتقاد علیها . . .

بارالها امرایا بر رجوع بآثار امر فرمودی پس با پوششی از نور و هدایتی  
 ازینش بنزد خویش بازگردان تا هنگام بازگشت بسوی تو مانند زمان ورود  
 بسوی آنها سر ضمیرم از نظر بآنها مصون ، و همتم از اعتماد بر آنها بالاتر باشد .

### لذت پرستش

انسان با اینکه خود را بیش از هر چیز و پیش از هر چیز دوست میدارد،  
 و پیوسته میکوشد تا کمالات موجودات دیگر را برای خود تحصیل کرده  
 بنحوی از آنها بهره مند شود در اعماق روح او یک خواست ناشناخته ای وجود  
 دارد که بمقتضای آن در برابر موجوداتی که دارای کمالات برجسته میباشند  
 خضوع میکند و از اینک خضوع قلبی خود را بصورتهای گوناگون ظاهر سازد  
 لذت میبرد . مثلاً کسی که دانش یا هنر یا جمال خیره کننده یا کمال اعجاب  
 انگیز دیگری اورا تحت تأثیر قرار دهد در صورتی که خواستهای دیگری  
 مانع نشود - در برابر صاحب آن، خضوع میکند ، احترام میگذارد، کرنش

میکند،... تا آنجا که اموال خود را در راه او میدهد و بالاخره هستی خود را در برابر او میبازد!

البته ممکن است گاهی اینگونه اعمال برای تشویق و تقدیر از کسی یا جلب توجه و علاقه او انجام گیرد ولی اصل احساس خضوع و خواست اظهار آنرا نمیتوان با چنین اموری تعلیل کرد.

شناختن حقیقت این خواست را از کسانی که با عینک سیاه مادی به «کاوش» در اسرار روح پرداخته اند نمیتوان انتظار داشت. افکار فرویدها کوتاهتر از آن است که بحقیقت این معانی بلند دست یابد و پرده از راز آنها بردارد. چنین مسائل پیچیده روانی را که با مقدسترین عواطف انسانی مربوط است نمیتوان با امثال تئوری فروید در باره نقش غریزه جنسی در سایر خواستههای بشر، حل و تفسیر کرد.

همه خواستهها را بنحوی میتوان از شعب «حب ذات» دانست، ولی آیا خواست خضوع در برابر موجود دیگر و شکستن و خرد کردن شخصیت خود را هم میتوان از فروع «خویشتن خواهی» بشمار آورد؟ اگر این خواست هم از فروع آن بشمار آید ناچار باید آنرا بمعنائی وسیعتر تفسیر نمود؛ بدینصورت که گفته شود: گاهی انسان کمال خود را در این می بیند که شخصیت خود را مندرک و محدودر دیگری نماید گوئی میخواهد بدینوسیله یک نوع وابستگی یا پیوستگی با او پیدا کند. و این دید معمولاً در حالی است که از تحصیل کمال آن موجود برای خود مأیوس باشد.

بدیهی است در اینصورت، هر قدر کمال موجود مطلوب بیشتر باشد لذت و وصول و تعلق با او بیشتر خواهد بود.

این خواست که ما آنرا «حب پرستش» مینامیم در آرزوی نهائی

دلباختگان پاکباز و مقصود غائی ایشان از تقرب بمحبوبشان تجلی مینماید و شاید بتوان آنرا راز «فطری بودن خداپرستی» دانست و مصداق کامل مطلوب این خواست رازات بیهمتای اوشمرد و دیگران را بمنزلهٔ مصدق مشتبیه یا مراتب ضعیفه .

بهر حال ، کسانی که این خواست در ایشان زنده و بیدار باشد میتوانند نمونهٔ بسیار کوچکی از لذت پرستش خدا را درك نمایند که چگونهدوستان خدا از بندگی و محو کردن تعینات و شئون هستی خود در برابر پروردگار و مشاهدهٔ عدم استقلال وجود خویش و تعلق و قیام آن با فریدگار متعال لذت میبرند .

### نتیجه

از مطالب گذشته چنین نتیجه گرفتیم که کمال انسان در اثر نزدیک شدن بکمال مطلق یعنی پروردگار متعال حاصل میشود ، و عالیترین مرتبهٔ آن هنگامی تحقق می یابد که معرفت انسان بحدی رسد که خود و همهٔ اشیاء دیگر را بندهٔ خالص و مملوک صرف خدا یافته همه راقائم بذات مقدسش مشاهده کند و اسماء حسنی و صفات علیای او را در مظاهر گوناگون هستی متجلی بیابد ؛ و این معرفت بقدری روشن و راسخ گردد که هیچگونه اشتغالی او را از آن باز ندارد و غافل نسازد .

برای رسیدن بچنین مقامی جز بندگی و پرستش خدا و ترك خودپرستیها و بت پرستیها و الغاء انانیتها و استقلالها راهی وجود ندارد . « وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون » (۱) جن و انس را نیافریدیم جز برای اینکه مرا پرستش کنند . « فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملاً صالحاً ولا يشرك بعبادة

ربه احداً» (۱) کسی که امید ملاقات پروردگارش را دارد باید کار شایسته انجام دهد و در بندگی پروردگارش هیچکس را شریک نسازد .  
 از اینجا معلوم شد که «حب پرستش» چه نقش مهمی در تکامل انسان و سوق دادن او بطرف هدف نهائی دارد ، و لذتی که از آن حاصل میشود چه کمك بزرگی به پیشرفت بشر بسوی مقصداصلی مینماید .

و نیز دانستیم که لذت قرب پروردگار ، عالیترین لذتهای انسانی است ، و در صورتی که بشر بمقام قرب نائل گردد بعالیترین و پاینده ترین لذتها رسیده است ، زیرا منشأ این لذت یعنی ذات مقدس حق تعالی ازهر گونه نقص و عیب ، مبری و ازهر گونه دگرگونی و ناپایداری ؛ منزهاست ، و کمالات بی نهایت او ابدی و سرمدی میباشد .

بدیهی است آلام و رنجها بهر پایه از شدت و کثرت باشد در برابر چنین لذتی ناچیز خواهد بود ، و اگر همه دردها و رنجها و مصیبتها و محرومیتها را در یک کفه بگذاریم و این لذت را در کفه دیگر ، باز کفه رنجها تا آخرین درجه بالا و کفه لذت تا آخرین حد پایین خواهد آمد .

بنا بر این ، تردیدی نیست که سعادت حقیقی و نهائی انسان در معرفت

**و قرب پروردگارا است و قف: ۳۱: ابراهانه مدرسه فضیه قم**

اما کسانی که باین بلوغ نرسیده و چنین لذتی را درك نمیکنند و از فقدان آن احساس کمبودی نمینمایند باید سعادت خود را در لذتهای پایداری دیگر بجویند چه ، لذتهای ناپایدار هر قدر هم قوی و ارزنده باشد نمیتواند جای لذتهای همیشگی را بگیرد ، چنانکه نمیتواند جبران رنجهای ابدی و عذابهای جاودانی را

بنماید ، واگر کسی تمام عمر ، غرق در لذت‌های دنیوی باشد و در برابر آن در جهان ابدی ، قرین آلام و شکنجه‌ها گردد نمیتوان او را خوشبخت دانست زیرا لذت‌های دنیوی هر قدر هم زیاد باشد بالاخره منتهای و محدود است و چنانکه قبلاً اشاره کردیم نسبتی بین منتهای و غیر منتهای وجود ندارد . بنابراین ، باید در درجه اول بکوشند تا در جهان دیگر رستگار شوند و بر خوشیها و نعمتهای اخروی ایشان افزوده شود ، و طبعاً بهره‌مندی از لذایذ دنیوی در درجه دوم قرار خواهد گرفت .

و چون مقدمات و اسباب سعادت ابدی را تنها در این عالم میتوان تحصیل کرد بنابراین باید تمام اعمال و حرکات و سکنتات و حتی فعالیت‌های ذهنی و فکری را طوری تنظیم نمود که در رسیدن بنعمتها و لذت‌های ابدی مؤثر باشد ، و هرگونه کاری اعم از بدنی یا قلبی که مقدمه رسیدن بآنها نباشد خارج از مسیر سعادت خواهد بود .

معنای تنظیم اعمال و افکار بصورتی که موجب نعمتهای اخروی شود این نیست که انسان از مظاهر زندگی دنیوی دست بکشد و تنها سر و کارش با تسبیح و سجاده و دلق باشد ، زیرا چنین معنائی مستلزم اهمال بسیاری از شؤون هستی و جہازات تکوینی بلکه مستلزم لغو بودن بسیاری از احکام تشریعی الهی است . بلکه منظور اینست که افعال بدنی و قلبی خود را بدان صورت که موافق امر پروردگار است و به نیت اطاعت او انجام دهد ، و همین نیت خالص است که اعمال شایسته را از مرتبه پدیده‌های فنا پذیر طبیعی بمرتبه کمالات پایدار حقیقی ، عروج میدهد . « الیه یصعد الکلم

الطيب والعمل الصالح يرفعه» (۱). سخن (یا: اعتقاد) پاک بسوی خدا صعود میکند و کارشایسته آنرا بالامیرد. و در حقیقت، انسان بوسیله ایمان و عمل صالح؛ بدل و جان و آثار وجودی خویش رنگ ابدیت زده آنها را با جهان ابدی و قیوم ابدی جهان پیوند میدهد.

در آیات بسیاری از قرآن شریف، ایمان و عمل صالح ره و رستگاری معرفی شده و محرومیت از آنها زبانی بزرگ و جبران ناپذیر یاد شده است. این دو امر گرچه اصالتاً عامل سعادت اخروی بشمار میروند ولی در سعادت دنیوی نیز تأثیر بسزائی دارند، و این خود نشانه‌ای از هماهنگی عوامل هستی است و توضیح آن نیاز بمجالی وسیعتر دارد.

همچنین در قرآن شریف مدار سعادت و شقاوت بر نعمتها و نعمتهای اخروی قرار داده شده است، در سوره هود میفرماید: «فاما الذين شقوا ففى النار لهم فيها زفير وشهيق خالدين فيها مادامت السماوات و الارض الاما شاء ربك ان ربك فعال لما يريد. واما الذين سعدوا ففى الجنة خالدين فيها مادامت السماوات و الارض الاما شاء ربك عطاءً غير مجذوز» اما کسانی که بدبخت شدند در آتشند، و در آنجا دم و بازدم (و آه و ناله‌ای) دارند، جاودانه در آتشند بجاودانی آسمانها و زمین جز آنچه پروردگارت خواهد همانا و آنچه را اراده کند انجام میدهد و اما کسانی که خوشبخت شدند در بهشتند جاودانه بجاودانی آسمانها و زمین جز آنچه پروردگارت خواهد بخششی دائمی و بی انقطاع (از خدا یمتعال).

اما تفصیل عوامل فردی و اجتماعی سعادت، محتاج بیحشا و بررسی های وسیعی است که از حد گنجایش چنین مقالاتی خارج است.